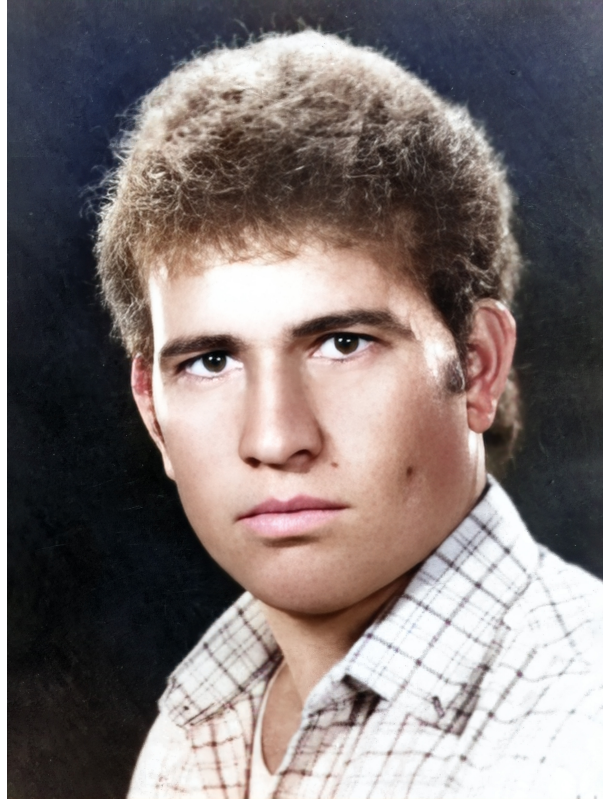


## شہید احمد بازیار



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوئسھر

نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۸/۰۹
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۱۰/۱۴
محل شهادت	گیلانغرب
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباززمینی ارتش
شغل	-
تحصیلات	بی سواد
مدفن	فاریاب

## زندگینامه

شهید احمد بازیار فرزند حسن از فامیل معروف به جمعه جعفری می باشد که سابقه سکونت آن ها در فاریاب به بیش از ۱۵۰ سال می رسد، اقامت اولیه آن ها در مزارعی دشتستان بوده است. مادر شهید حمیده یوسفی نام دارد. اکنون این فامیل ترکیبی از بیش از ۳۰ خانوار است که در فاریاب مشغول به زندگی اند. شهید بازیار در تاریخ ۹/۸/۱۳۴۰ در روستای فاریاب از توابع بخش پهناور بوشکان به دنیا می آید، دوران کودکی را در همان دیار به سر می برد و به دلیل فقر مالی و نبود امکانات تحصیلی از تحصیل محروم می ماند. پس از این که خود را شناخت و در تهیه معیشت زندگی یاری گرستان خسته پدر شد و سپس به رانندگی مبادرت ورزید. یک سال قبل از این که به خدمت مقدس نظام وظیفه اعزام گردد از دواج می نماید، با شروع زندگی مشترک تلاش او نیز بیشتر می گردد و نسبت به خرید یک دستگاه تراکتور از طرف جهاد سازندگی اقدام می نماید تا به وسیله آن بتواند هم احیاگر امر کشاورزی باشد و روزی حلال را به دست آورد. او در سال ۱۳۵۹ به خدمت سربازی اعزام می گردد و پس از گذران چند ماه از خدمت به شدت از ناحیه پا مجروح می گردد. به ناچار به خانه برمی گردد تا مداوا بر روی جراحات وارده صورت گیرد. پس از بهبودی مختصر در حالی که هنوز ترکش خمپاره از پاهای او جدا نگردیده بود بار دیگر به سوی جبهه نور اعزام گردید، در دی ماه سال ۱۳۶۰ بود که به جبهه گیلان غرب اعزام می گردد و در همان جبهه نیز در تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۶۰ به مقام رفیع شهادت می رسد. پیکر پاک آن شهید و الامقام بعد از گذشت هفت ماه در ارتفاعات آن منطقه کشف و به زادگاهش بازگردانده شد و در جوار سایر شهدای روستای فاریاب در دامان خاک دفن می گردد.

## خاطرات

ویژگی های فردی شهید:

آن شهید والا مقام دارای اخلاق نیکو بود و نسبت به مسایل شرعی و عقیدتی پای بندی خاصی داشت با جوانان روستای خود بسیار خوب و صمیمی بود و بیشتر اوقات خود را نیز با آنان می گذراند. او با روحیه اجتماعی خود همه را مجذوب خود می کرد و در طول زندگی کوتاه مدت خود هرگز نشد که کسی از او رنجیده خاطر گردد. یکی از دوستان او می گوید: روزی با یکدیگر مجادله لفظی پیدا کردیم. هنوز عرق خشم اینجانب خشک نشده بود که برای معذرت خواهی نزد من آمد. آن هم در حالی که مقصر اصلی من بودم لیکن او خود را مقصر می دانست. همزمان او همیشه ایام به نیکی از او یاد می کنند و چنین اذعان می دارند که در زمان جبهه و جنگ نیز سخت ترین امور را خود به دست می گرفت و روحیه مشارکت بالایی داشت. روح او با ائمه اطهار (ع) پیوند داشت و در فرصت های تنهایی این پیوند بیشتر می شد. او در مراسم مذهبی و سالگردهای شهادت ائمه اطهار (ع) همیشه سیاه پوش بود و در تمامی مراسم مذهبی فعالیت گسترده داشت. در زمان جنگ نیز هرگاه جهت دید و بازدید به محله خود می آمد باید از تمامی فامیل دیدار کرده و بار دیگر از آن ها حلالیت می طلبید چرا که شاید این آخرین دیداری باشد که او را به بستگان پیوند می دهد. خضوع و فروتنی ایشان بالاخص نسبت به بزرگان فامیل کاملاً مشهود بود، هر بار که از دیار جنگ به سوی خانه باز می گشت تحولاتی شگرف روح او را به سوی معراج الهی سوق می داد و رفته رفته دل او را که از تعلقات و تمتعات دنیوی چندان خالی نبود تخلیه می نمود و یاد خدا را بر لوح دل او آکنده می کرد. و چنین بود که او بر بال ملائک نشست و تا بی نهایت دور به پرواز در آمد آن جا که دیگر نشانی از تعلق نیست آن جا که پایان تمامی مرارت ها و رنج های عالم ماده است.

نحوه شهادت ایشان از زبان یکی از همزمانش:

شهید احمد با زیار پس از جراحی که از ترکش و خمپاره در جاده آبادان - ماهشهر در ماه های اولیه سال ۱۳۶۰ در ناحیه کمر داشت همراه هم رزمان خود عملیات گردستان شرکت نمود. پس از عملیات یک مرخصی کوتاه مدت داشت دوباره به عنوان تیربارچی گردان ۱۹۱ و بعضاً آر پی جی زن آن گردان به جبهه های نبرد اعزام شد. این بار در عملیاتی وارد می شد به نام طلوع فجر که ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و بسیج مستضعفین به صورت مشترک عملیات انجام می دادند منطقه عملیاتی گیلان غرب بود و در منطقه ای به نام شیاکوه که این منطقه کاملاً کوهستانی بود نیروهای اسلام اندک تجهیزات جنگی که داشتند قله هایی که دشمن عراقی به روی آن مستقر بود فتح نمایند با پیشروی نیروهای ایران منافقین و ستون پنجم در سپاه اسلام خبر عملیات از قبل به نیروهای عراقی اعلام نموده بودند. عراقی ها در آن منطقه تجهیزات و نیروهای کار دیده و مزدورانی از کشورهای دیگر به کار گرفته بودند. نیروهای اسلام با پیشروی توانسته بودند چند قله مشرف بر نیروهای ایران بود از دست دشمن آزاد نمایند اما به خاطر اطلاع کامل نیروهای عراقی از عملیات و قرار گرفتن آن ها بر روی قله های مرتفع منطقه عملیاتی نیروهای اسلام دستور عقب نشینی از فرماندهان خود دریافت نمودند که این عقب نشینی همراه بود با آتش شدید نیروهای عراقی در قله های مرتفع شیاکوه. شهید با زیار جز گروهی بود که در نوک پیکان حمله قرار داشتند در همین هنگام بر اثر تیر کالیبر ۵۰ در سمت پهلو او مجروح می شود. اما شدت جراحت به قدری بود که نتوانست منطقه کوهستانی را بپیماید و خود را به عقب جبهه بکشد و از هم رزمان خود اجازه ماندن خواست که یکی از هم رزمان می گوید: ایشان تیر به پهلو او گرفته بود با چفیه ای که داشتیم روی زخم او بستیم شاید بتوانیم او را به عقب و به جایی برسانیم که آمبولانس ها بتوانند او را حمل نمایند اما فاصله خیلی زیاد و اصلاً جنگ در منطقه کوهستانی به ما این توان را نمی داد خود ایشان از ما درخواست کرد که من را با اسلحه ام تنها بگذارید و بروید که ابتدا ما تا آن جا که ممکن بود او را آوردیم اما به خاطر موارد ذکر شده او را تنها

گذاشتیم که بعداً پیکر مطهر ایشان در همان جا که مانده بود کشف شد و معلوم بود تا ساعتی که توان داشته با نیروهای دشمن زبون جنگیده و جان را به جانان تسلیم نموده است.

## خبر شهادت و کشف پیکر

خبر شهادت شهید احمد بازیار به وسیله مسئولین با مقامات مسئول اعلام نشد زیرا مشخص نبود وضعیت شهادت یا اسارت ایشان به وسیله هم رزمان او خبر شهادت زبان به زبان به روستا و خانواده شهید رسید. برادران شهید و دوستان او برای مشخص کردن وضعیت او به هر کجا و هر جا که ممکن بود می دانستند که اطلاعات از او دارند رفتند تا اطلاعات لازم از هم رزمان شهید دریافت کنند. که در قسمت شرح شهادت توضیح داده شده است. اما پس از هفت ماه از شهادت ایشان و آزادی منطقه عملیاتی کوهستانی شیاکوه، گیلان غرب از دست مزدوران عراقی برادر شهید همراه یکی از اقوام شهید به نام علی صیادی به مرکز پیاده شیراز مراجعه کرده و از فرماندهان خواستند تا ترتیبی اتخاذ نمایند تا پیکر شهید کشف و به زادگاهش منتقل شود. فرماندهان همکاری لازم را انجام داده و چند تن از سربازان هم‌رزم شهید همراه برادر شهید به منطقه گیلان غرب عزیمت نمودند آن ها پس از چند روز به خط پدافندی گردان ۱۹۱ رسیدند از فرماندهان گردان خواسته شد تا تمهیداتی اندیشیده شود تا هم‌رزمان شهید که جای پیکر شهید را می دانند برای کشف پیکر مطهر، آن ها را همراهی کنند. فرمانده گردان برادر شهید و با چند هم‌رزمی که از شیراز آمده بودند و چند هم‌رزم دیگر که هنوز در منطقه جنگی بودند برای کشف اجساد شهدا<sup>۱</sup> به راه افتادند تا به منطقه عملیاتی رسیدند. برادر شهید می گوید وقتی به منطقه عملیاتی رسیدیم هم‌رزم شهید که قبلاً آدرس محل شهادت را می دانست گفت شهید بازیار با جراحت سختی که برداشته بود در زیر یک درخت در منطقه کوهستانی شیاکوه در زمان عقب نشینی ماند. نشانه جسد مطهر در چفیه است که محل جراحت که پهلوی او بود بسته ایم وقتی به آدرس داده شده یعنی درختی که گفته بود نزدیک شدیم معلوم شد پیکر شهید در آن جا آرمیده است. بالای سر پیکر شهید فاتحه قرائت نمودیم بعداً خاک را عقب زدیم که پیکر مطهر به وسیله نازکی از خاک پوشیده شده است که با بیرون آوردن پیکر مطهر مشخص شد که هم چون پیشوای شهیدان حسین بن علی (ع) جسد مطهر سالم مانده است و نشانه های داده شده یعنی چفیه هم سالم مانده بود که پلاک و کارت ایشان را بیرون آوردیم و او را بوسیدیم و در برانگارد گذاشتیم و به عقب آوردیم. همراه پیکر شهید ۲۰ پیکر شهید دیگر هم کشف کردیم که این ها جمع گردان بودند که هم‌رزمان شهید آدرس هایی که می دادند ما بالای سر آن ها می رفتیم و اجساد پاکشان را به وسیله برانگارد به عقب می آوردیم تا به زادگاهشان انتقال داده شوند. پیکر شهید احمد بازیار پس از هفت ماه به زادگاهش منتقل شد تا عاشقان راه سرخ حسینی برای همیشه پروانه وار به گرد شمع منورشان پرزند.

## خاطراتی از هم رزم شهید:

یاد دارم وقتی که از حمله کردستان به پادگان مرکز پیاده شیراز برگشته بودیم ما در گردان ۱۹۱ گروهان ۲ مرکز پیاده شیراز خدمت می کردیم افرادی را که از حمله برگشته بودیم بسیار اندک بودند زیرا به خاطر شدت عملیات و مأموریت سخت گردان در منطقه جنگی کردستان اکثر پرسنل گردان یا شهید یا اسیر یا زخمی در بیمارستان به سر می بردند بعد از یک مرخصی کوتاه مدت به مقر برگشته بودیم. فرماندهان مرکز پیاده صلاح بر این دیدند که مجدداً با نیرویی جدید بازسازی شود از نیروها قبلی خواسته شد به خاطر اسارت شدید عملیات اگر مایل به خدمت در یگان های غیر از گردان رزمی می باشند اعلام نمایند زیرا به نظر آن ها ممکن است افراد توان جنگیدن در گردان رزمی ندارند آن پیشنهاد وقتی به شهید بازیار داده شد ایشان با تمام شجاعت و عاشق شهادت اعلام نمود تا پایان خدمت خود در گردان خواهیم ماند تا با هم‌رزمانم ملحق شویم. شهید بازیار به صراحت خبر شهادت خود را به ما اعلام می کرد مثل این که او کاملاً می دانست شهید می شود. وقتی آخرین بار که در گردان مجدداً برای عملیات در منطقه شیاکوه گیلان غرب اعزام می شد با تمام ایمان و یقین به شهادت خود از ما خداحافظی کرد. وصایا به صورت طنز و شوخی بیان نمود تا برای ما دلگیر نباشد. این آخرین مرحله عملیاتی ایشان بود که شربت شهادت نوشید و قله بزرگی و ایشار را فتح نمود و برای همیشه ما را با خاطرات خود تنها گذاشت.

## نحوه شهادت ایشان از زبان یکی از همزمانش:

شهید احمد بازاریار پس از جراحی که از ترکش و خمپاره در جاده آبادان - ماهشهر در ماه های اولیه سال ۱۳۶۰ در ناحیه کمر داشت همراه هم رزمان خود عملیات گردستان شرکت نمود. پس از عملیات یک مرخصی کوتاه مدت داشت دوباره به عنوان تیربارچی گردان ۱۹۱ و بعضاً آر پی جی زن آن گردان به جبهه های نبرد اعزام شد. این بار در عملیاتی وارد می شد به نام طلوع فجر که ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و بسیج مستضعفین به صورت مشترک عملیات انجام می دادند منطقه عملیاتی گیلان غرب بود و در منطقه ای به نام شیاکوه که این منطقه کاملاً کوهستانی بود نیروهای اسلام اندک تجهیزات جنگی که داشتند قله هایی که دشمن عراقی به روی آن مستقر بود فتح نمایند با پیشروی نیروهای ایران منافقین و ستون پنجم در سپاه اسلام خبر عملیات از قبل به نیروهای عراقی اعلام نموده بودند. عراقی ها در آن منطقه تجهیزات و نیروهای کار دیده و مزدورانی از کشورهای دیگر به کار گرفته بودند. نیروهای اسلام با پیشروی توانسته بودند چند قله مشرف بر نیروهای ایران بود از دست دشمن آزاد نمایند اما به خاطر اطلاع کامل نیروهای عراقی از عملیات و قرار گرفتن آن ها بر روی قله های مرتفع منطقه عملیاتی، نیروهای اسلام دستور عقب نشینی از فرماندهان خود دریافت نمودند که این عقب نشینی همراه بود با آتش شدید نیروهای عراقی در قله های مرتفع شیاکوه. شهید بازاریار جز ۱ گروهی بود که در نوک پیکان حمله قرار داشتند در همین هنگام بر اثر تیر کالیبر ۵۰ در سمت پهلو او مجروح می شود. اما شدت جراحت به قدری بود که نتوانست منطقه کوهستانی را ببیند و خود را به عقب جبهه بکشاند و از هم رزمان خود اجازه ماندن خواست که یکی از هم رزمان می گوید: ایشان تیر به پهلو او گرفته بود با چفیه ای که داشتیم روی زخم او بستیم شاید بتوانیم او را به عقب و به جایی برسانیم که آمبولانس ها بتوانند او را حمل نمایند اما فاصله خیلی زیاد و اصلاً جنگ در منطقه کوهستانی به ما این توان را نمی داد خود ایشان از ما درخواست کرد که من را با اسلحه ام تنها بگذارید و بروید که ابتدا ما تا آن جا که ممکن بود او را آوردیم اما به خاطر موارد ذکر شده او را تنها گذاشتیم که بعداً پیکر مطهر ایشان در همان جا که مانده بود کشف شد و معلوم بود تا ساعتی که توان داشته با نیروهای دشمن زبون جنگیده و جان را به جانان تسلیم نموده است.

## خبر شهادت و کشف پیکر

خبر شهادت شهید احمد بازاریار به وسیله مسئولین با مقامات مسئول اعلام نشد زیرا مشخص نبود وضعیت شهادت یا اسارت ایشان به وسیله هم رزمان او خبر شهادت زبان به زبان به روستا و خانواده شهید رسید. برادران شهید و دوستان او برای مشخص کردن وضعیت او به هر کجا و هر جا که ممکن بود می دانستند که اطلاعات از او دارند رفتند تا اطلاعات لازم از هم رزمان شهید دریافت کنند. که در قسمت شرح شهادت توضیح داده شده است. اما پس از هفت ماه از شهادت ایشان و آزادی منطقه عملیاتی کوهستانی شیاکوه، گیلان غرب از دست مزدوران عراقی برادر شهید همراه یکی از اقوام شهید به نام علی صیادی به مرکز پیاده شیراز مراجعه کرده و از فرماندهان خواستند تا ترتیبی اتخاذ نمایند تا پیکر شهید کشف و به زادگاهش منتقل شود. فرماندهان همکاری لازم را انجام داده و چند تن از سربازان هم رزمان شهید همراه برادر شهید به منطقه گیلان غرب عزیمت نمودند آن ها پس از چند روز به خط پدافندی گردان ۱۹۱ رسیدند از فرماندهان گردان خواسته شد تا تمهیداتی اندیشیده شود تا هم رزمان شهید که جای پیکر شهید را می دانند برای کشف پیکر مطهر، آن ها را همراهی کنند. فرمانده گردان برادر شهید و با چند هم رزمانی که از شیراز آمده بودند و چند هم رزمان دیگر که هنوز در منطقه جنگی بودند برای کشف اجساد شهدا ۱ به راه افتادند تا به منطقه عملیاتی رسیدند. برادر شهید می گوید وقتی به منطقه عملیاتی رسیدیم هم رزمان شهید که قبلاً آدرس محل شهادت را می دانست گفت شهید بازاریار با جراحت سختی که برداشته بود در زیر یک درخت در منطقه کوهستانی شیاکوه در زمان عقب نشینی ماند. نشانه جسد مطهر در چفیه است که محل جراحت که پهلو او بود بسته ایم وقتی به آدرس داده شده یعنی درختی که گفته بود نزدیک شدیم معلوم شد پیکر شهید در آن جا آرمیده است. بالای سر پیکر شهید فاتحه قرائت نمودیم بعداً خاک را عقب زدیم که پیکر مطهر به وسیله نازکی از خاک پوشیده شده است که با بیرون آوردن پیکر مطهر مشخص شد که هم چون پیشوای شهیدان حسین بن علی (ع)

جسد مطهر سالم مانده است و نشانه های داده شده یعنی چفیه هم سالم مانده بود که پلاک و کارت ایشان را بیرون آوردیم و او را بوسیدیم و در برانگارد گذاشتیم و به عقب آوردیم. همراه پیکر شهید ۲۰ پیکر شهید دیگر هم کشف کردیم که این ها جمع گردان بودند که همزمان شهید آدرس هایی که می دادند ما بالای سر آن ها می رفتیم و اجساد پاکشان را به وسیله برانگارد به عقب می آوردیم تا به زادگاهشان انتقال داده شوند. پیکر شهید احمد بازیار پس از هفت ماه به زادگاهش منتقل شد تا عاشقان راه سرخ حسینی برای همیشه پروانه وار به گرد شمع منورشان پرزند.

### پای صحبت پدر شهید بازیار می نشینیم:

«... شهید بازیار پسر آخر خانواده بود و به همین دلیل علاقه بیشتری نسبت به او داشتیم تا سایر فرزندان خود و چون نام پدر بزرگم حسن بود و از طرفی علاقه به نام ائمه اطهار (ع) داشتیم او را به نام «حسن» نام گذاری کردیم.» از تحصیل و رفتار ایشان جويا شدیم. پدر در جواب ما گفته: «ایشان به مدرسه معرفی شد ولی به لحاظ فقر مالی نتوانستیم او را تأمین کنیم به ناچار ترک تحصیل نمود و به کمک خانواده شتافت. رفتار ایشان نیز منحصر به فرد بود و حسن خلق یکی از صفات شاخص او بود و شاید در بین تمام دوستان و آشنایان بی نظیر بود.»

صورت های چروکیده پدر نشان از عمق جراحاتی را داشت که بعد از شهادت بر او رفته است. جراحات تأمین مایحتاج زندگی از یک طرف و فقدان نبود فرزندش از طرف دیگر. گرچه او فرزند خود را هدیه ای برای بقای اسلام می دانست اما باز هم فراق فرزند داغی است که تسلاي خاطر آن را تنها خداوند می تواند جبران کند. از همان ابتدا که چشمان ما به آن پدر و مادر زحمت کش افتاد، می دانستیم که سخت است با او خداحافظی کرد. چرا که دلمان برای او تنگ خواهد شد و اکنون این پندار ما به ثمر نشسته و ترسیم آن صحنه دوست داشتنی نیز در جلوی چشمان زنده می باشد، از این پس نیز هر از گاه گذری به فاریاب می افکنیم چهره آن پیر مرد جوانمرد در خاطرمان چون خورشیدی درخشان هویدا می گردد چرا که او دل باخته خدا بود و ما نیز دل باخته رفتار او. اکنون نیز صدای آن پیر در گوش ماست که می گفته: «چه خوشبختی از آن بالاتر که فرزندت را به خدا تقدیم کنی.»

آن پدر شهید چنین ادامه می دهد: «فرزندم می گفت اگر خداوند مرا به میهمانی خود پذیرفت و شربت شهادت را بر من نوشاند مبادا امام خمینی (ره) را تنها بگذارد.»

گرچه خطاب ظاهری او به خانواده اش بود اما مخاطب این کلام ما ئیم و همه آنانی که دل در گرو این انقلاب دارند. او آن روز امام خمینی (ره) را مظهر صراط مستقیم می دانست و او را جانشین به حق آخرین ذخیره الهی، ما نیز امروز باید مقیم مقام ولایت را مظهر صراط منیر سعادت بدانیم و سفینه سکان هدایت.

آن شهید به آن عهدی که با امامش بسته بود وفادار ماند و امروز نیز بر ماست که بر آن عهدی که با مقتدای ایمان بسته ایم پایدار بمانیم. و دل های خود را وقف استمرار اسلام و استقبال از قائم آل محمد (عج) نمائیم. پدر شهید چنین ادامه می دهد: «فرزندم به سن ۱۲ سالگی که می رسد رفتار هایی از او سر می زند که از هیچ نوجوان ۱۲-۱۰ ساله ای سر نمی زند، او دوستدار حضرت امام خمینی (ره) بود، دوستدار روحانیت بود بسیار صادق و راستگو بود و در طول زندگی کوتاه مدت خود ندیدیم که دروغی از او سر بزند یا اینکه در خدمت کسی به زبان بیاورد.» پدر شهید می گوید: «فرزندم راضی به رضای حق تعالی بود و در این میان حق کسی را ضایع نمی کرد. او جاذبه خاصی داشت و حتی دقیقاً شهادت خود را نیز پیش بینی کرده بود. در زمانی که شهادت علی شیر ملاکی (که یکی از فرزندان همین روستا می باشد) را به او دادند بسیار متاثر شد و در عین حال حسرت به دلپس از شنیدن این خبر گفت بعد از شهید ملاکی دوست دارم اولین کسی باشم که به جمع او می پیوندم و چنین نیز

شد. پس از دو ماه از شهادت شهید ملاکی او نیز به خیل مشتاقان شهادت پیوست.»

آری! و اذان شهادت را بر ما مأذنه شهید ملاکی سرود و شهید ملاکی نیز اولین شهیدی بود که باب شهادت را بر روی مشتاقان آن دیار گشود، او بود که برای اولین بار در بخش بوشکان فریاد مظلومیت اسلام را سر داد و با پروازی نیلگون تر از پرواز کبوتران مهاجر، هجرت عظیم خود را آغاز کرد و رحل اقامت در همسایگی خدا افکند.





سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بونہر